

بررسی و مقایسه‌ی تطبیقی بن‌مایه‌های فکری در اشعار محمدحسین

بهجت تبریزی «شهریار» و رابرت لی فراست

با تأکید بر الهیات، فلسفه، عشق

لیلاسلیمانزاده^۱، دکتر محمدرضا شادمنامن^۲، دکتر کیان پیشکار^۳



تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۲۵

چکیده

ادبیات تطبیقی یا هم‌سنجی، شاخه‌ای از نقد ادبی است که از روابط ادبی ملل و زبان‌های مختلف و از تعامل میان ملت‌ها با یکدیگر سخن می‌گوید و به دیگر سخن ادبیات تطبیقی بازشناخت خود از زبان دیگری است. بر اساس این تعریف در این پژوهش سعی شده است تشابه و تفاوت طرز تفکر و اندیشه‌های دو شاعر معاصر ایرانی و آمریکایی یعنی محمدحسین بهجت تبریزی (۱۳۶۷-۱۲۸۵) و رابرت لی فراست (۱۹۶۳-۱۸۷۴) بررسی شده تا هم نوعی ارتباط فرهنگی میان ادبیات معاصر ایران و آمریکا برقرار کرده و هم تأثیر هر یک بر دیگری را مورد بررسی قرار دهد؛ و به این ترتیب جایگاه شعری هر یک از این شاعران بزرگ با تأکید بر الهیات و فلسفه، طبیعت، عشق و وطن مشخص گردد. چرا که در نگاه اول در کلام استاد شهریار به‌عنوان شاعر معاصر شرق و رابرت لی فراست به‌عنوان شاعر غرب از لحاظ توجه به زندگی ساده‌ی روستایی - عشق و نیز افکار فلسفی و عرفانی تشابهاتی به چشم می‌خورد؛ و این عوامل باعث شده تا هم نوعی تخیلی شیرین به اشعار این دو شاعر حاکم شود و هم شعرشان ساده و نزدیک به فهم عامه مردم باشد و در دل و روح مردم تأثیر عمیق بگذارد و نام و آوازه‌ی شهریار و فراست را علاوه بر ایران و آمریکا به خارج از مرزهای این دو کشور نیز برسد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شهریار، رابرت لی فراست، الهیات، فلسفه، عشق.

۱- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال. خلخال. ایران. leilasoleymanzadeh@gmail.com

۲- استادیار و عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال. خلخال. ایران.

۳- عضو هیات علمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم. جهرم. ایران.

مقدمه

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از ادبیات است که ظاهراً ادبیات کشورهای مختلف جهان را بیشتر با تأکید بر نفوذ موضوع‌ها و روش‌های ادبی که به نهضت‌های بزرگ فکری منجر شده است بررسی می‌کند یا به تعبیری دیگر موضوع آن بحث «روابط و تأثیرات ادبی» دو کشور است. در واقع ادبیات تطبیقی به‌طور اساسی از زمانی مطرح شد که ارتباط بین ملت‌ها گسترش یافت و رفت‌وآمدها فزونی گرفت. موضوع ادبیات تطبیقی اصولاً عبارت است از مطالعه‌ی «روابط جاننداری» که بین ادبیات کشورهای مختلف جهان وجود دارد. در واقع مقصود از ادبیات تطبیقی مقایسه و مطابقت‌ی ساده و مطلق نیست بلکه توجه ویژه معطوف به آن است که موضوع‌ها و روش‌های تفکر ادبی چگونه در هم نفوذ کرده یا از یکدیگر منشعب و یا با هم ادغام شده و نهضت‌های بزرگ فکری را به وجود آورده‌اند. (صفاری، ۱۳۵۷: ۱۴۲)

مرز میان ادبیات یک کشور با کشورهای دیگر در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی زبان است. این پژوهش به بررسی اشعار محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) شاعر ایرانی و رابرت لی فراست شاعر آمریکایی از نظر وجود بن‌مایه‌های فلسفی، الهیات و عشق پرداخته است. مطالعه‌ی تطبیقی چنین آثاری که رابطه‌ی فرهنگی میان دو شاعر وجود ندارد را می‌توان ادبیات مقابله‌ای نامید که ذیل روش‌های نقد تطبیقی جای دارد. با توجه به این که این بن‌مایه‌ها در اشعار هر دو شاعر به چشم می‌خورد و نوعی نزدیکی و قرابتی بین شخصیت و نوع زندگی این دو شاعر احساس شد و نیز تأیید استادان گروه ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی، مهم، جدید و جالب به نظر می‌رسد. ولی در این بین نباید مضمون یا تم Theme و مایه غالب یا موتیف Motif با موضوع Subject را اشتباه گرفت که در این اثر موضوع مورد بحث ما همان تم یا مضمون است که از آن به‌عنوان جان کلام و درون‌مایه نیز تعبیر می‌شود و دریافت و تجربه شخصی شاعر

- محمدتقی سسبکدل در کتابی با عنوان ستایش ائمه معصومین در شعر شهریار از عشق و ارادت ایشان به اهل بیت (ع) سخن گفته است.
و نیز درباره‌ی رابرت فراست:
- بهروز حاجی محمدی کتاب «انسان در اشعار رابرت فراست» را نوشته است که در آن انسان مدام در حال کشمکش با طبیعت است.
- فتح‌اله مجتبیایی «ترجمه اشعار و زندگی‌نامه‌ی رابرت فراست» را نگاشته و در آن از زندگی و آثار و افکار فراست سخن گفته است.
- بهرام مقدادی مقاله‌ای تحت عنوان «فراست شاعر زمزمه‌ی جویباران» را نوشته است تصویرسازی را یکی از ویژگی‌های شعری رابرت فراست معرفی کرده است.
- سیروس شمیسا در مقاله‌ای با عنوان «سفر به فراسو» به مقایسه افکار و اشعار سهراب سپهری و رابرت فراست پرداخته است.
- ضیاء قاسمی مقاله‌ای با عنوان «رابرت فراست شاعر طبیعت و زندگی» دارد که به تشریح زندگانی و افکار و اشعار فراست پرداخته و او را شخصیتی جستجوگر معرفی کرده، اشعارش را سرشار از طنز و ایهام می‌داند.

بررسی مفهوم ادبیات تطبیقی

ارتباط گسترده با سایر کشورها و کنجکاو‌ی روزافزون انسان متجدد، مبحث تازه‌ای وارد قلمرو ادبی کرده است و آن «ادبیات تطبیقی» است که عبارت باشد از مقایسه و سنجش ادب ملی با ادب سرزمین‌های دیگر. در واقع امروزه رابطه‌ی همه‌جانبه‌ای که با دنیا ایجادشده، ادب ملی را به‌درستی نمی‌توان درک کرد، مگر آنکه کم‌وبیش آگاهی از آثار برجسته‌ی ادب جهانی حاصل شده باشد. یک شبکه ارتباطی میان فکر و ادب جهانی بوده است که آشنایی با آن چشم ما را به روی ادب

خود بازتر می‌کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۶: ۲۶۶).

ادب تطبیقی در واقع عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان، پژوهنده‌ای که به تحقیق در این رشته اشتغال دارد مثل آن است که در سرحد قلمرو زبان قومی به کمین می‌نشیند تا تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی را که بین آن قوم و اقوام دور و نزدیک دیگر روی می‌دهد تحت نظارت و مراقبت خویش بگیرد. پیداست که حاصل تحقیق او با میزان دقت و مراقبتی که در این تحقیق به کار بندد مناسب خواهد بود؛ بنابراین شاید بتوان گفت که در ادب تطبیقی آنچه مورد نظر محقق و نقاد هست نفس اثر نیست بلکه تحقیق در کیفیت تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قوم دیگر پیدا می‌کند. به عبارت دیگر آنچه در ادب تطبیقی مورد توجه و نظر اهل تحقیق است آن تصرف و تدبیری است که هر قومی در آنچه از آثار ادبی قوم دیگر اخذ و اقتباس می‌نماید اعمال می‌کند، بنابراین وقتی سخن از اخذ و اقتباس و تقلید و نفوذ در میان می‌آید، ادعا می‌شود که نویسنده و شاعر قومی مضامینی را از نویسنده و شاعر قومی دیگر اخذ و تقلید کرده است. در واقع این بیان متضمن این است که نویسنده و شاعر قومی چگونه با مضامین و آثار قوم دیگر مقابله کرده و آن آثار را چگونه و به چه نحوی تلقی نموده است (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۱۲۶-۱۲۵). طی نیم قرن، ادبیات تطبیقی راهی دراز پیمود: از فرانسه برخاست، به کشورهای هم‌جوار رفت و سپس روانه‌ی سرزمین‌های دوردست گردید (حدیدی، ۱۳۷۳: ۴).

در طول تاریخ بشری همیشه مفاهیم و مطالبی بوده‌اند که ذهن بشر را به خود مشغول داشته‌اند از عشق و عرفان گرفته تا طبیعت و زندگی و مرگ و... این مفاهیم و مضامین خاص یک ملت و یک محیط خاصی نبوده‌اند. عشق در شرق همان مفهوم عشق در غرب را دارد ولی نوع و نحوه‌ی ابراز آن در فرهنگ‌های مختلف تفاوت

زیباترین و بهترین اندیشه‌ها و تفکرات انسان را ارائه دهد.

بررسی تطبیقی الهیات در اشعار استاد شهریار و رابرت لی فراست

الهیات یا معرفت‌ورزی درباره‌ی خدا در اشعار هر دو شاعر وجود دارد، استاد شهریار و رابرت فراست هر دو در اشعار خویش از خدا و شناخت او و نیز خصوصیات ایشان سخن گفته‌اند و این خود نمودار فرهنگ مذهبی و علاقه به شناخت ذات الوهیت و نیز شناساندن ایشان به خوانندگان و تفکر درباره‌ی او توسط این شاعران است چراکه استاد شهریار از همان ابتدای کودکی در خانواده‌ی مذهبی و متدین به دنیا آمده است و از همان کودکی با قرآن انیس بوده و مطابق با آموزه‌های آن پرورش یافته است پس این تدین و گرایش به خدا و مذهب در اشعار ایشان متجلی است و راز عمده‌ی موفقیت شهریار نیز همین است چراکه او اشعار مذهبی را از عمق دل و سویدای جان سروده است:

وصف تو از کجا و بیان من از کجا
ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا
ای هرچه هست و نیست به تنهایی ات گوا
تنها توئی که هستی و غیر از تو هیچ نیست
یاری که هست در همه‌جا نیست هیچ جا
نه جای بی تو، نه تو را جا و این عجب

(شهریار، ۱۳۶۹: ۲۹۱)

بیت‌های بالا نمونه‌ای از الهیات استاد شهریار و نجوای صمیمانه و عاشقانه‌ی او با خدای خویش است و این ایمان راسخ و اعتقاد دینی اوست که بعدها به شکل معرفت جلوه‌گر می‌شود که آن نیز نهایت مهرورزی به خدا و نگرش هنری او به الهیات است.

و این خشونت خدای فراست است که در پایان شعر منجر به مرگ پروانه می‌شود.
(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۵۴)

شهریار در اشعار خویش علاوه بر توصیف و ثنای خدای خویش به توصیف پیامبر و ائمه اطهار (ع) نیز پرداخته است و این از ایمان و عشق و علاقه‌ی او خبر می‌دهد که بعدها همین ایمان راسخ و اعتقاد دینی او تبدیل به معرفت شده است و راز ماندگاری و دل‌نشین‌تر بودن اشعار استاد شهریار در همین معرفت قلبی و دل‌آگاه و بیدار اوست چیزی که در اشعار رابرت فراست کمتر به چشم می‌آید؛ و در صورت مشاهده نیز کامل و جامع نیست.

بررسی تطبیقی مفاهیم فلسفی در اشعار استاد شهریار و رابرت فراست

استاد شهریار و رابرت فراست هر دو از مضامین فلسفی در شعر خویش استفاده نموده‌اند. ولی نوع نگاه آن‌ها به فلسفه با یکدیگر متفاوت است چراکه آموزه‌های فلسفی در شرق با آموزه‌های فلسفی در غرب متفاوت هستند. فلسفه‌ی غرب با انبوه پرسش‌ها روبه‌رو است ولی پاسخ جدی و مورد وفاق در آن وجود ندارد زیرا آنان معتقدند که حقیقت هیچ‌گاه دست‌یافتنی نیست پس به همین علت این پرسش‌های فلسفی موجب اضطراب و نگرانی و سردرگمی آنان شده است ولی عرفان اسلامی (فلسفه‌ی شرق) خواستار وصال و رسیدن به حقیقت است؛ و این وصال در رسیدن به حقیقت را از طریق عقل کل امکان‌پذیر می‌داند و عقل جزئی را از درک حقیقت عاجز می‌داند. فلسفه غرب بیشتر با مسائل درگیر است و فلسفه‌ی اسلامی تلاش می‌کند پاسخ‌ها را پیدا کند چراکه منبع موثق و قابل‌اعتمادی چون قرآن را نیز در اختیار دارد و از طریق تفکر در آیات آن می‌تواند به بیشتر و شاید تمام سؤالات اساسی زندگی بشر که همانا مفهوم فلسفی دارند نیز پاسخ بگوید. در مقایسه با رابرت فراست، استاد

شده ولی حکمت ملموس نمی‌شود. «غرب جدید با فلسفه گره‌خورده است و چهره‌ی عمیق دنیای جدید را می‌توان در فلسفه‌ی غربی متصور دید. در دوره‌ی مدرن، فلسفه دنیایی شده است و حکمت را در زمین جستجو می‌کند. نه در عالم بالا؛ و این از تبعات دنیای مدرن است» (www.noormags.ir).

از این توصیفات چنین برمی‌آید که رابرت فراست پیر و مکتب «اگزستانسیالیسم» باشد؛ زیرا او می‌خواهد از ورای طبیعت با حقیقت تماس مستقیم داشته باشد. ولی اهمیت عقل را در کشف حقایق نادیده گرفته است و بارها و بارها در اشعارش به دست‌نیافتنی بودن حقیقت اشاره داشته است. او در یک شعر بسیار کوتاه خویش با عنوان «راز» می‌گوید:

We dance round in a ring and suppose,

But the Secret sits in the middle and knows.

ما حلقه‌وار می‌رقصیم و در گمانیم

راز در میان نشسته و می‌داند. (گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۲۱۸)

یعنی ما به دنبال راز هستی هستیم و در بی آن می‌گردیم حال آنکه راز هستی دست‌نیافتنی است و درجایی نشسته و ما را می‌نگرد؛ و این، آن سردرگمی و اضطرابی است که از بی‌پاسخی به سؤال فلسفی است که در فلسفه غرب وجود دارد.

استاد شهریار نیز در اشعار خویش به ناقص بودن عقل برای درک حقیقت اشاره کرده است اما او راه‌حل این مسئله را نیز در شعر خویش آورده است.

کمال مطلق گیتی کجا توانی یافت

به هوش باش که با عقل و حکمت محدود

کلید عشق به صندوق ما توانی یافت

به روی عقل تو درهای معرفت بسته است

(شهریار، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

رابت فراست در شعر «خرس» به قفس بودن دنیا اشاره کرده و می گوید:

Men acts more like the poor bear in a cage.

رفتار آدمی همچون رفتار خرس در مانده‌ای است که در قفس افتاده.

او به ناسازگاری عقل و عشق (احساس) نیز اشاره کرده و می گوید:

His mood rejecting all his mind suggests

هرچه عقلش بگوید، احساسش رد می کند.

در این شعر فراست به فلسفه غرب که همانا از فلسفه مشائیان و اشرفیان یونان سرچشمه گرفته اشاره دارد.

He paces back and forth and never rests

Or if he rests from scientific tread.

پیش می رود و پس می رود

یا اگر از راهپیمایی عالمه بازایستد.

که به فلسفه‌ی سقراطی یا مشائیان اشاره دارد و با کنایه از آن سخن می گوید و

درجایی از این شعر گفته است:

At one extreme agreeing with one Greek

At other agreeing with one ther Greek.

در انتهای یک سو با یک یونانی موافق است

و در انتهای سوی دیگر، با یونانی دیگر.

که در اینجا منظور او از یونانی سقراط و از یونانی دیگر افلاطون است و در پایان

شعر نیز هردو مکتب فلسفه‌ی غرب را به نام می گوید:

A baggy figure, equally pathetic

When sedentary and when peri

شکل کیسه‌مانندی است که در هر حال به یک اندازه قابل‌ترحم است.

چه از ساکنان باشد و چه از مشائیان

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰:۱۸۲)

فراست در این شعر به مفاهیم فلسفی چون قفس بودن دنیا برای انسان - ناسازگاری عقل و عشق و نیز به مکتب‌های فلسفی اشراقیان و مشائیان اشاره کرده است ولی راه‌حلی که پاسخی برای این سردرگمی‌ها باشد را نمی‌آورد؛ زیرا در مکتب‌های فلسفی آن‌ها اصلاً جوابی برای سؤالات فلسفی انسان وجود ندارد.

در برابر استاد شهریار هر جایی از شعرش که از مفاهیم و مضامین فلسفی استفاده کرده حتماً بلافاصله و یا در پایان شعرش پاسخی برای روشن ساختن آن مسائل آورده است که از آموزه‌های فلسفه‌ی اسلامی او نشأت گرفته است و هم انسان را به تفکر و تدبّر در این نوع مسائل دعوت می‌کند و هم اینکه او را از بلا تکلیفی و بی‌جوابی و اضطراب نجات می‌دهد.

مکافاتش بهشت جاودانی
جهان زندان آزاده است لیکن
ز مقصد باز دارد کاروانی
به دنیا دل مده کاین کاروانگاه
گرت ایمان، به دردش درنمانی
همان دردیست بی‌درمان ولیکن
خراب‌آباد دیدم عمر فانی
اگر گنج بقا خواهی فنا شو

(شهریار، ۱۳۶۹:۱۰۰)

بررسی تطبیقی مفهوم عشق در اشعار محمدحسین شهریار و رابرت لی فراست

حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم

بروای ترک که ترک تو ستمگر کردم

(همان: ۲۷۲).

و یا در شعر «یار قدیم» این گونه از معشوق بی وفای خویش یاد می‌کند:

یادش بخیر، گرچه دلم نیست شاد از او

یادم نکرد و شاد، حریفی که یاد از او

بیدادگر بتی است بت من، که داد از او

در روزگار خسرو دادار دادگر

(همان: ۲۸۸).

رابرت فراست نیز مضمونی شبیه به این نوع نگرش را در شعر «باد و گل کنار

پنجره» آورده است.

Lovers, forget your love,

And list to the love of these.

She a window flower,

And he a winter breeze.

ای عاشقان عشق خود را فراموش کنید.

و عشق این دو را گوش کنید.

معشوق، گلی در کنار پنجره بود،

و عاشق، باد زمستانی

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۳۴).

که از ناهماهنگی عاشق و معشوق و التفات نکردن معشوق به عاشق و بی‌مهری

او سخن می‌گوید.

فراست در شعر «خرس» از خرس به‌عنوان سمبلی از انسان عاشق یاد می‌کند که به معشوق خود یعنی درخت، عشق و ارادت خویش را ثابت می‌کند. او در این شعر به ضعف و ناتوانی عقل در مقابل عشق اشاره می‌کند و از مخالفت عقل و عشق سخن می‌گوید چراکه هرچه عقل بگوید عشق با آن مخالفت می‌کند.

The bear puts both arms around the tree above her
 And draws it down as if it were a lover
 And its choke cherries lips to kiss good- by,
 Man acts more like the poor bear in a cage
 His mood rejecting all his mind suggests.

خرس، هر دو دست خویش را گرد درختی که بالای سر اوست می‌پیچد
 و آن را پائین می‌کشد چنانکه گویی دلدار اوست.
 و گیلاس‌های وحشی آن، لب‌هایی است برای بوسه‌ی وداع...
 رفتار آدمی همچون رفتار خرس درمانده‌ای است که در قفس افتاده
 و هرچه عقلش بگوید احساسش رد می‌کند

(همان: ۱۷۸).

شهریار نیز در اشعارش به خوار و زبون بودن عقل در مقابل عشق اشاره کرده و
 چنین می‌گوید:

اگر به دست من افتد ز عمر رفته زمامی
 زمام عقل نخواهم به دست عشق سپردن

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

او را به شکل گل کنار پنجره و زمانی آن را گل سرخ و... می‌داند.

فراست در شعر «نگاه این دو به آن دو» بیدار شدن حس عشق و دوست داشتن واقعی و آموزش آن را در دست طبیعت می‌داند. در این شعر آن دو آهوی نر و ماده بودند که آتش عشق را در دل آن دختر و پسر جوان روشن‌تر کردند و در پایان شعر نیز بر جایگاه و سخاوتمندی زمین در دادن عشق به آن‌ها تأکید کرده است.

و زمین در یک لحظه مهربانانه

بدیشان امید داده بود که عشق را بدان‌ها بازگردانده است.

(مجموعه اشعار رابرت فراست، ۱۹۴۰: ۲۸۲)

او بار دیگر در شعر «درختان غان» به زمین به‌عنوان جایگاهی برای عشق ورزیدن اشاره کرده است؛ و این خود گواهی بر زمینه و مجازی بودن عشق فراست دارد. فراست در شعر «خاکساز» چهره‌ای از زندگی را که در آن عشق معنوی از بین رفته، تجسم نموده است و خواسته است ارزش عشق را در زندگی یادآور نشود. مادامی که بین این زوج عشقی بوده است زندگیشان نیز آرام و عاشقانه بوده است ولی با مرگ عشق معنوی که به دنبال مرگ فرزند در بین آن‌ها به وجود آمده بود زندگیشان از هم پاشیده و رنج‌آور شده بود.

ایشان در اشعار عاشقانه خویش و بخصوص در شعر «تلفن» به ارتباط روحی

عاشق و معشوق تأکید می‌کند و می‌گوید:

هنگامی که سر را به سوی گلی خم کردم

صدای تو را شنیدم

چه گفتمی؟ آیا مرا به نام صدا زدی

یا اینکه گفتمی -

کسی گفت «بیا» - هنگامی که سرم را خم کرده بودم این را شنیدم.

